

**نقد**  
**اقتصاد سیاسی**

**سه لحظه‌ی هژمونی نزد گرامشی**

**خوان دال ماسو**

**ترجمه‌ی نرگس ایمانی**



**نقد اقتصاد سیاسی**

**خردادماه ۱۳۹۶**

هژمونی پرولتاریا، برای جلب حمایت توده‌ها و به دست گرفتن قدرت، و نیز در طی گذار به سوسیالیسم از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. در نوشتار حاضر سه لحظه یا سطح تحلیل مورد بررسی قرار می‌گیرند که با یاری آن‌ها می‌توان به فهم شرایط [برقراری] هژمونی پرولتاریا نائل آمد.

به نظر می‌رسد که مسأله‌ی هژمونی هم در درون و هم در بیرون از ساحت نظریه‌ی مارکسیستی مورد تحلیل و تفسیر قرار گرفته است. به دنبال مباحث طرح‌شده در مطالعه‌ی کلاسیک جیانی فرانچونی، در *دفترهای زندان* گرامشی بنای یک نظریه‌ی عام درباره‌ی هژمونی را می‌بینیم، نظریه‌ای که هم در فهم هژمونی بورژوازی و هم در فهم شرایط برپایی هژمونی پرولتاریا به کمک‌مان می‌آید.<sup>[۱]</sup> در این مقاله، به مقوله‌ی دوم خواهیم پرداخت. مقوله‌ای که عموماً توجه کم‌تری بدان شده است.

اگر به نوشته‌های پیش از زندان گرامشی، مثلاً به برخی جنبه‌های مسأله‌ی جنوب توجه کنیم، درمی‌یابیم که او پیش‌تر نیز مبحث هژمونی را طرح کرده بود. این مسأله به‌مثابه ظرفیت پرولتاریا برای بسیج جمعیت کارگری ایتالیا بر ضد حکومت بورژوازی مطرح شده بود که البته تنها به‌مدد جلب حمایت توده‌های دهقان ممکن بود.<sup>[۲]</sup> همین موضع‌گیری در دفترها نیز پی گرفته شد.

در آغاز، به سراغ نخستین تعریفی می‌رویم که گرامشی در دفترها از مفهوم هژمونی ارائه کرد و بعدها نیز آن را بسط داد: *هژمونی رهبری طبقات متحد و تفوق بر دشمنان است، به‌طوری که وقتی طبقه‌ای قدرت را به دست می‌گیرد، اگرچه سلطه می‌یابد اما کماکان باید رهبری کند (C1§ 44)*، نوشته‌شده از فوریه تا مارس (۱۹۳۰).

در این مقاله<sup>[۴]</sup> میان سه لحظه‌ی استفاده از مفهوم هژمونی نزد گرامشی تمایز گذاشته‌ام: (۱) لحظه‌ی استراتژیکی که با تحلیل شرایط و روابط نیروها و ارتباط آن با مسأله‌ی جنگ داخلی و قیام پیوند می‌خورد؛ (۲) لحظه‌ی هژمونی در جامعه‌ی در حال گذار به سوسیالیسم؛ (۳) آن لحظه‌ی «تاریخی - جهان‌شمول» که در آن بنا نهادن هژمونی پرولتری بخشی از چشم‌انداز تاریخی چیرگی کمونیسم بر سرمایه‌داری به منزله‌ی نظام مسلط است.

در این جا منظور ما از «لحظه» یک سطح تحلیلی است که بخشی از پیشرفت مفهومی و همچنین سیاسی / استراتژیک است که در معرض آمیزه‌ها و وساطت‌های گوناگون قرار می‌گیرد.

## لحظه‌ی استراتژیک

گرامشی در متن معروفی با عنوان «تحلیل شرایط و روابط نیروها» (دفتراهای زندان C13§17، که در فاصله‌ی مه ۱۹۳۲ و اوایل ۱۹۳۴ نوشته شده)، تعریف مفهومی لحظه‌های گوناگونی را که می‌توان از آن برای تحلیل روابط نیروها بهره برد، به دست می‌دهد. این بُعد مفهومی به طرز جدایی‌ناپذیری به بُعد سیاسی/استراتژیک گره خورده است. در بُعد سیاسی/استراتژیک، واقعیت «لحظه‌های» گوناگونی از روابط میان نیروها با آمیزه‌هایی ویژه ایجاد می‌کند، که پیشروی روابط نیروها به سوی لحظه‌ی «بی‌درنگ قاطعانه»ی نظامی/سیاسی تناسب آن‌ها را رقم می‌زند. به نظر گرامشی سه لحظه‌ی روابط میان نیروها را باید تفکیک کرد:

- (۱) لحظه‌ی روابط اجتماعی عینی نیروها، که یک واقعیت سرکش، یعنی مستقل از اراده‌ی عاملان، است.
- (۲) لحظه‌ی ارتباط سیاسی نیروها، که آن را می‌توان به نوبه‌ی خود به این لحظه‌ها تقسیم کرد: یک لحظه‌ی «اقتصادی صنفی»<sup>۱</sup> که در طی آن نوعی آگاهی مشخص از منافع طبقاتی حاصل می‌شود، اما این امر به همان بخش محدود می‌شود. لحظه‌ی دوم که در آن هویت‌یابی طبقاتی به کل گروه اجتماعی بسط می‌یابد، اما تبلور آن در سپهر سیاسی، به چشم‌انداز دست‌یابی به تغییراتی محدود می‌شود که عملاً در چارچوب قانون است. لحظه‌ی سوم که، به معنای دقیق کلمه، هژمونیک است و در طی آن، گروه درمی‌یابد که تنها از دل محدوده‌های صنفی، نمی‌تواند از منافعش دفاع کند و لذا نیازمند برقراری برخی ائتلاف‌ها، سازمان‌دهی سیاسی درون یک حزب و مبارزه بر سر تصاحب حکومت است.
- (۳) لحظه‌ی روابط نظامی نیروها یعنی لحظه‌ی بی‌درنگ تعیین‌کننده‌ای که می‌توان آن را بار دیگر به یک لحظه‌ی تکنیکی/نظامی و یک لحظه‌ی سیاسی/نظامی تقسیم کرد. گرامشی در این مورد نزع با یک قدرت اشغالگر برای آزادی مردم ستم‌دیده را مثال می‌زند.

---

<sup>1</sup> a corporate economic moment

گرامشی تأکید می‌کند که تکامل تاریخی پیوسته میان لحظه‌های اول و سوم، با وساطت لحظه‌ی دوم، در نوسان است.

از این منظر، هژمونی شرط لازم برای تفکیک‌پذیری رابطه‌ی نظامی نیروهاست اما جایگزین آن نمی‌شود، درست همان طور که لحظه‌ی روابط نظامی نیروها که «بی‌درنگ تعیین‌کننده» است، نمی‌تواند بدون استقرار قبلی هژمونی رخ دهد.

در این چارچوب استدلالی است که می‌توانیم به «لحظه‌ی استراتژیک» اشاره کنیم، یا می‌توانیم بگوییم مسأله‌ی هژمونی را از منظر روابط میان نیروها مورد بحث قرار داده‌ایم - یعنی هژمونی از منظر تفکیک‌پذیری نظامی روابط نیروها که از ساختار اجتماعی عینی تا رویارویی نظامی/سیاسی امتداد می‌یابد.

## جنگ داخلی و قیام

مادامی که گرامشی درصدد است بر دست‌یابی به برخی شرایط سیاسی مقدم بر فرایند قیام تأمل کند، که به‌نوبه‌ی خود به جنگ داخلی همگرایی می‌یابد و از آن تبعیت می‌کند، بیش از قیام بر جنگ داخلی تأکید دارد. برای بررسی بیش‌تر این موضوع در دفترها، پیشنهاد می‌شود به تحلیل گرامشی از این مسأله‌ی سیاسی/نظامی در جریان ریزورجیمنتو<sup>۲</sup> مراجعه کنید.

به‌طور کلی، ایده‌ی مشترک کلاوزویتس و ماکیاولی که، در کل، رهبری نظامی نسبت به رهبری سیاسی در درجه‌ی دوم اهمیت قرار دارد، نقطه‌ی عزیمت گرامشی است. گرامشی در مقابل نشان می‌دهد که مسأله‌ی رهبری نظامی خود یک مسأله‌ی سیاسی/نظامی است؛ یعنی عبارت است از این که چه‌گونه باید به یک نیروی ازپیش آماده دست یافت که مثلاً شورش همزمان در سراسر شبه‌جزیره برای بیرون انداختن اتریشی‌ها، و نیز حفظ موقعیت به‌منظور جلوگیری از بازگشت آن‌ها را میسر سازد (C19 §، نوشته شده بین فوریه‌ی ۱۹۳۴ و فوریه‌ی ۱۹۳۵).

---

<sup>۲</sup> Risorgimento، جنبشی که در قرن نوزدهم و با هدف اتحاد ایتالیا، در پی تحولات رخ داده پس از سال ۱۸۱۵ به راه افتاد. م

از این رو به گفته‌ی گرامشی برای بیرون کردن اتریشی‌ها وجود یک حزب ایتالیایی «همگون و منسجم» که دارای برنامه‌ای انضمامی باشد، ضرورت دارد و توده‌ها و بالاحص دهقانان می‌بایست باید در این برنامه سهم باشند (C17§28، نوشته شده عمدتاً در ۱۹۳۳).

تفاوت اصلی میان فرایندهای تاریخی انقلاب‌های بورژوایی و پرولتاریایی آن است که طبقه‌ی کارگر پیش از دستیابی به قدرت نمی‌تواند به طبقه‌ی به لحاظ اقتصادی مسلط بدل شود، آن چنان که طبقه‌ی بورژوا به این مهم دست یافته بود. با این همه، گرامشی این دو نوع فرایند را با اتکا بر عناصر یا موضوعاتی با یکدیگر مقایسه می‌کند که به یک اندازه در مورد هر دویشان صادق است: موضوع هژمونی در خصوص دهقانان، رابطه‌ی میان شورش سازمان‌یافته و قیام مردمی، شباهت میان ژاکوبینیسم و بلشویسم.

از این منظر، نتیجه‌گیری گرامشی در مورد موضوعات سیاسی/نظامی ریزورجیمنتو، بر موضوعات سیاسی/نظامی انقلاب کارگری پرتو می‌افکند، و مکملی است بر کار او در C13§17. در این چارچوب می‌توان نتیجه گرفت که موضوع محوری گرامشی در این باره آنقدرها هم هنر شورش به معنای دقیق کلمه نیست، بلکه هنر سیاسی وحدت بخشیدن شورش با قیام مردمی است.

### لحظه‌ی پسا-انقلابی: هژمونی در جامعه‌ی در حال گذار

در بخش‌های پیشین، روابط میان هژمونی، جنگ داخلی و شورش و آنچه «لحظه‌ی استراتژیک» هژمونی نامیدیم، توصیف کردیم. هنوز جنبه‌ی خاص هژمونی در جامعه‌ی پسا-انقلابی را تحلیل نکرده‌ایم، که در واقع دومین لحظه‌ی هژمونی در نظریه‌ی گرامشی است. در این میان تلاش خواهیم کرد تغییرات خاص رخ داده از مرحله‌ی پیش از زندان گرامشی تا صورت‌بندی دفترها را مورد بررسی قرار دهیم.

گرامشی در نامه‌ای به سال ۱۹۲۶ به کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی (CPSU)، اشاره کرد که «هژمونی، تحت [سیاست اقتصادی جدید (NEP)] «تناقضی بی‌سابقه» ایجاد کرده است؛ تناقضی برخاسته از این واقعیت که طبقه‌ی کارگر به‌رغم سلطه‌ی سیاسی‌اش، کماکان به لحاظ اجتماعی در جایگاه فرودست قرار داشت، و این وضعیت تنها با وحدت رهبری می‌توانست تداوم یابد».<sup>[۶]</sup> او از گروه مخالف برای

احیای سنت‌های اتحادیه‌ای و سوسیال‌دموکراسی انتقاد می‌کرد، هرچند شیوه‌های گانگستری اکثریت را نیز مردود می‌شمرد. در این بستر، ایده‌ی هژمونی با ایده‌ی خاص «سیاست ملی» در پیوند است، که دست‌کم در این موقعیت خاص، می‌توانست حتی با منافع مادی طبقه‌ی کارگر در تضاد قرار گیرد.

گرامشی در *دفت‌های زنان* از این ایده دفاع می‌کند که هژمونی مرکب از چیرگی بر منفعت اقتصادی صنفی و استقرار سیاست «ملی» (با وحدت‌بخشی به شهر و روستا) برمبنای مبارزه برسر تشکیل نوع جدیدی از حکومت است. اما وی در نامه اش به سال ۱۹۲۶ این عنصر مرکزیت اقتصادی را با وضوح بیشتری شرح و نشان می‌دهد که هژمونی نمی‌تواند صرفاً «سیاسی/اخلاقی» باشد بلکه می‌بایست اقتصادی نیز باشد، زیرا «هژمونی مبتنی است بر نقش تعیین‌کننده‌ای که رهبری، در هسته‌ی تعیین‌کننده‌ی فعالیت اقتصادی ایفا می‌کند» (C13§18، نوشته‌شده در فاصله‌ی مه ۱۹۲۳ و اوایل ۱۹۳۴).

غالباً از این متن چنین تعبیر می‌شود که یک طبقه از طریق تحقق مزایای اقتصادی هژمونیک می‌شود. یکی از مشکلات این تفسیر، حشوآمیز بودن آن است، چراکه همین امر، بنیاد هژمونی «اخلاقی/سیاسی» خواهد بود، یعنی نوعی هژمونی استقرار یافته برمبنای چیرگی لحظه‌ی «اقتصادی صنفی». این واقعیت که گرامشی بر نقش کلیدی رهبری در فعالیت اقتصادی تأکید می‌ورزد در موضع او در سال ۱۹۲۶ تفاوت ظریفی ایجاد می‌کند.

اگر هژمونی نباید صرفاً بر رهبری سیاسی متکی باشد، بلکه باید بر نقش بنیادین گروه پیش‌تاز در کنش اقتصادی نیز تکیه داشته باشد، پس این گروه (یعنی پرولتاریا) نمی‌تواند طبقه‌ای باشد که به لحاظ اجتماعی نسبت به حاکمیت خودش در جایگاه فرودست قرار داشته باشد.

تحلیل عام‌تر مسأله‌ی روابط نیروها (که در بخش قبل بدان اشاره شد) که مبتنی بر روابط نیروهای اجتماعی («واقعیت شورشگرانه») است، از این تفسیر حمایت می‌کند. یعنی، یک «بنیاد عینی» و ساختاری برای تحركات رخ داده در روبنا وجود دارد. با این حال این بنیاد عینی، تحركات رخ داده را به گونه‌ای مکانیکی توضیح نمی‌دهد، این تحركات کاملاً هم مستقل نیستند.

در نهایت، اما در سطح عمیق‌تری از استدلال، این تفسیر وحدت هژمونی «اقتصادی» و «سیاسی/اخلاقی»، با ایده‌ی *درون‌ماندگاری جدید* به مثابه یک «لحظه‌ی هم‌نهادی وحدت‌بخش جدید» سازگار است. این لحظه،

اقتصاد، فلسفه، تاریخ و سیاست را وحدت می‌بخشد، یعنی از منظر گرامشی همان هم‌نهادی که در هر یک از بخش‌های گفتمانی فلسفه‌ی پراکسیس تبلور می‌یابد.

تکامل ایده‌ی «مفهوم جدید درون‌ماندگاری» تقریباً با آغاز نگارش دفتر ۱۳ مقارن بود؛ بنابراین تفسیر ما این است که تکوین این مفهوم جدید درون‌ماندگاری به گرامشی امکان می‌دهد تا ایده‌ی هژمونی «درهم‌آمیخته»<sup>۳</sup> را بسط دهد؛ هژمونی‌ای که سه لحظه‌ی نام‌برده در این مقاله، و به عبارتی، سپهرهای «اخلاقی/سیاسی» و اقتصادی را با یکدیگر وحدت می‌بخشد.<sup>[۷]</sup>

### لحظه‌ی تاریخی - جهان‌شمول هژمونی

پس از شرح لحظه‌ی هژمونیک «استراتژیک» از روابط نیروها، و نیز لحظه‌ی رابطه‌ی سیاسی/اقتصادی در یک جامعه‌ی در حال گذار، اینک از لحظه‌ی سوم بحث می‌کنیم. از آن‌جایی که معادل مناسب‌تری در اختیار نداریم، این لحظه را لحظه‌ی «تاریخی/جهان‌شمول» نام می‌نهیم.

لحظه‌ی مذکور با به قدرت رسیدن طبقه‌ی کارگر و ایجاد یک حکومت جدید شکل می‌گیرد، اما از پرسش بی‌واسطه درباب تداوم هژمونی در شرایط ناپایدار سنت درمی‌گذرد، و به تاریخ بشریت به صورت کلی می‌پردازد. ما از فرایندی درازمدت‌تر سخن می‌گوییم که در طی آن طبقه‌ی کارگر در مقیاس جهانی جایگزین بورژوازی به‌مثابه طبقه‌ی مسلط در تمام جامعه می‌شود، و راه را برای [شکل‌گیری] دوران جدیدی در تاریخ بشر هموار می‌سازد. با این فرایند، جامعه به سمت ایجاد سوسیالیسم پیش می‌رود و به یک «جامعه‌ی به‌سامان»<sup>۴</sup> یا کمونیسیم منتهی می‌شود.

از این منظر، ایجاد مفهوم «درهم‌آمیخته‌ی» هژمونی<sup>۵</sup> — که با ایده‌ی مفهوم جدید درون‌ماندگاری به‌مثابه وجه تمایز ماتریالیسم تاریخی همبسته خواهد بود، دربرگیرنده‌ی مسأله‌ی تکامل یک فرهنگ/تمدن جدید در چارچوب غلبه‌ی سوسیالیسم بر سرمایه داری است.

---

3. integral hegemony

4. regulated society

حضور این لحظه‌ی «تاریخی - جهان‌شمول» در اندیشه‌ی گرامشی درباب هژمونی، همچنین ماهیت متناقض و پیچیده‌ی هواخواهی او از سیاست نیمه‌ی دهه‌ی ۱۹۲۰ «سوسیالیسم در یک کشور» و توصیف او از مفهوم هژمونی به‌مثابه مفهومی ضرورتاً ملی، را آشکار می‌کند.

برای گذار به مرحله‌ی جدیدی از تاریخ بشر، سوسیالیسم می‌بایست در مقیاسی بین‌المللی توسعه یابد. در این مقاله، نمی‌توانیم تمام وجوه این مسأله را شرح دهیم، اما در این سویه‌ی متناقض اندیشه‌ی گرامشی شاید تردید خاصی وجود دارد که در قطعه‌ی C14§68 نمایان می‌شود، در هنگامی که گرامشی سعی می‌کند همزمان هر دوی این مفروضات را حفظ کند؛ او در گزاره‌ای با «دو اما» می‌گوید نقطه‌ی سرآغاز ملی است، اما چشم‌انداز پیش‌رو بین‌المللی است:

*بی‌تردید، مسیر توسعه به سمت انترناسیونالیسم است، اما نقطه‌ی عزیمت «ملی» است و از همین نقطه‌ی عزیمت است که باید آغاز کرد. اما چشم‌انداز بین‌المللی است و نمی‌تواند هم جز این باشد (C14§68، نوشته شده در فوریه‌ی ۱۹۳۳).*

در پایان، نکته‌ی حائز اهمیت آن است که با تأمل بر مبحث فوق درمی‌یابیم گرامشی آشکارا مخالف کسانی است که ایده‌های او را با ارجاع به تغییر فرهنگی درون چارچوب حکومت فعلی، یا به عبارتی بدون ارجاع به هرگونه انقلاب یا نزاعی برای دستیابی به نوع جدیدی از حکومت، تفسیر می‌کنند. به‌علاوه، او همزمان از موضع یک «فرهنگ پرولتری» (*Proletkult*) — که امروزه نیز به‌ندرت شاهد آن هستیم اما در آن زمان نفوذ به‌سزایی داشت — کاملاً فاصله می‌گیرد. این را می‌توان در اندیشه‌های گرامشی که تحت عنوان «رفرم و رنسانس» گردآوری شده است، به‌ویژه در مجادله با مقاله‌ی بوریس سوارین، به سال ۱۹۳۱، مشاهده کرد؛ یعنی هنگامی که سوارین از مارکسیسم فاصله گرفت و از فقدان تولیدات برجسته‌ی فکری در اتحاد جماهیر شوروی انتقاد کرد.

گرامشی نیاز همزمان به اصلاح و نوزایی، یعنی نیاز به وحدت میان تغییری عمیق در سپهر فرهنگ عامه و تولید نخبگان فکری و فرهنگ والا، را خاطر نشان ساخت (C7§43)، نوشته شده در فاصله‌ی فوریه و نوامبر ۱۹۳۱). به همین دلیل او کسی بود که درخصوص نقش مارکس به منزله‌ی آغازگر روشنفکر یک دوران تاریخی، و نقش لنین در مقام فردی که آن را درون یک قلمروی خاص تحقق بخشیده، تأمل کرد (C7§33).



نوشته شده در فاصله‌ی فوریه و نوامبر (۱۹۳۱). او همچنین شیوه‌ی خوانش فلسفی آنتونیو لاپریولا را برای طبقه‌ای که مستقل و هژمونیک شده است و می‌بایست نوع جدیدی از حکومت را ایجاد کند، قابل استفاده می‌دانست (C11§70)، نوشته شده بین اوت و اواخر ۱۹۳۲ یا اوایل ۱۹۳۳).

ما با تأکید بر این سه سطح یا لحظه درصدد فهم جامع‌تر نوشته‌های گوناگونی برآمدیم که گرامشی از خلال آن‌ها درباره‌ی موضوع هژمونی اندیشیده است، و این کار را از طریق وحدت‌بخشیدن به عناصری در پیش گرفتیم که به لحاظ روش‌شناختی، در دوره‌ی زندان گرامشی، از یکدیگر تفکیک ناپذیرند: تاریخ، اقتصاد، فلسفه و سیاست.

## یادداشت‌ها

[۱] Francioni, Gianni: *L'Officina Gramsciana, ipotesi sulla dei "Quaderni del carcere,"* Napoli, Bibliopolis, 1984, pg. 163.

[۲] تمام ارجاعات صورت گرفته به *دفترهای زندان* از این منبع بوده است:

Quaderni del carcere, Edizione critica dell' Istituto Gramsci a cura di Valentino Gerratana, Torino, Einaudi, 2001.

به‌علاوه ما تاریخ تقریبی نوشتن یادداشت‌ها را مطابق با تاریخ‌گذاری Franioni Gianni منظور کرده‌ایم:

*L'Officina Gramsciana, ipotesi sulla dei "Quaderni del carcere,"* Napoli, Bibliopolis, 1984.

[۳] Gramsci, Antonio: "Alcuni temi della quisitione meridionale" in *Scritti Politici a cura di Paolo Spriano*, Roma, Editori Riuniti, 1978, pg. 246.

[۴] این مقاله نسخه‌ی کوتاه شده و اقتباس شده از فصل پنجم کتابی از نویسنده‌ی متن حاضر است که هنوز منتشر نشده است:

*Gramsci y la Revolucion Permanente. Notas para una relectura de los Cuadernos de la carcel.*

[۵] در این جا تفاوت با تروتسکی بیش تر مورد تأکید است تا یک برداشت کلی از او، هرچند با این حال، این برای نوعی مفصل بندی انضمامی تاکتیک و استراتژی حائز اهمیت است. در خصوص این موضوع ن.ک.:

Albamonte, Emilio and Maiello, Matias: “Gramsci, Trotesky y la democracia caoitalista,” *Estrategia Internacional* 29, January, 2016.

[۶] «سیاست نوین اقتصادی» که بلشویک ها از ۱۹۲۱ اجرا کردند، به قصد رونق بخشیدن به اقتصاد شوروی و بهبود رابطه میان کارگران و دهقانان، یا به عبارتی صنعت و کشاورزی، برخی سازوکارهای مبتنی بر بازار را در شهر و روستا احیا کرد. از سال ۱۹۲۵ رهبری شوروی [پروژه ی] «روی آوری به کولاک» یا دهقان ثروتمند را عملی ساخت که در نتیجه ی آن تمایلات ضد - سوسیالیستی در جامعه ی شوروی تقویت شد.

[۷] این مطلب در C10 II§9 — نگاشته شده در نیمه ی دوم می ۱۹۳۲ — به شکلی کامل تر توضیح داده شده است.

مقاله ی بالا ابتدا در شماره ی ویژه ی *Ideas de Izquierda*، در آوریل ۲۰۱۶ منتشر شده است.

منبع ترجمه ی فارسی:

Juan Dal Maso, [Gramsci's Three Moments of Hegemony](#)